



## جزر و دامادی، هرگز دیر سر کلاس نرفتم

گفت و گو با آیت الله حاج شیخ محمد علی گرامی قمی

استاد ماه

آیت الله  
حاج شیخ محمد علی گرامی قمی

۵۱ و سپس زندان حدود چهار ساله سال ۵۲ تا پایان سال ۵۵ و آنگاه تبعید سال ۵۶ تا نزدیک پیروزی انقلاب اشاره کرد. ایشان از همان اوایل تحصیل در حوزه مقدسه قم، به تدریس نیز اشتغال داشته، بیشتر رشته‌های تحصیلی حوزه چون ادبیات و منطق و فلسفه و فقه و اصول را تدریس کردند و اینک از دانشمندان و مدرسان جامع حوزه قم است. ایشان در عین حال دارای تألیفات فراوان در موضوع‌های گوناگون است که حدود سی جلد آن منتشر شده است. امام خمینی رحمته در چهل و اندی سال پیش (شعبان ۱۳۸۱) درباره ایشان نوشته: «مدت‌ها عمر شریف را صرف در تحصیل علوم شرعی نمودند و به حمد الله به کمالات علمیه و عملیه نائل شده‌اند و به صلاح و سداد و وثاقت موصوف می‌باشند». در نامه دیگری نوشته‌اند: «علاقة من به امثال جناب عالی محفوظ است» (صحیفه امام، ج ۲ ص ۳۵۷)

حضرت آیت الله حاج شیخ محمد علی گرامی قمی، متولد ۱۳۱۷ هـ. ش. در شهر مقدس قم است. پس از گرفتن مدرک ششم ابتدایی و خواندن مقداری از دروس متوسطه، وارد حوزه علمیه قم شد و به سرعت، مدارج علمی حوزه را طی کرد. در هجده سالگی در درس خارج فقه مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته و حضرت امام خمینی رحمته شرکت کرد و از استادان دیگری همچون آیات عظام اراکی، گلپایگانی، حائری، محقق داماد و میرزا هاشم آملی - رضوان الله علیهم اجمعین - استفاده کرد و در فلسفه و تفسیر نیز از محضر علامه طباطبایی رحمته کسب فیض کرد. معظم له از آغاز مبارزه‌های دوران ستم‌شاهی در جریان مبارزه قرار داشته و در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی سال ۴۱ و سپس در دوره دوم و سوم مبارزه (فرانگوم و کاپیتولاسیون) فعالیت‌های گسترده‌ای داشته‌اند که بارها مورد اذیت و آزار ساواک قرار گرفتند که از جمله باید به تبعید سال ۴۴ و زندان سال

« لطفاً بفرمایید که چه عاملی باعث شد حضرت عالی، به حوزه روی بیاورید؟ همچنین حال و هوای خود را در آغاز طلبگی بیان کنید.

بسم الله الرحمن الرحیم. من در یک خانواده غیر روحانی متولد شدم و پدرم از بازرگانان معروف بازار قم بود. دایی پدرم، آقای شیخ ابوالقاسم کبیر، در زهد و تقوا معروف بود. خانواده مادرم نیز از بازرگانان معتبر قم بودند. ولی چون در خود خانواده روحانی نبود، خیلی با طلبه شدن ما موافق نبودند و من با اصرار و پافشاری و استقامت طلبه شدم.

یکی از عوامل طلبه شدن من، برخورد به منبرهای یکی از منبری‌های خیلی متدین، یعنی مرحوم آقای شیخ علی اکبر تربتی، واعظ معروف قم بود. ایشان در منبر، حالات خاصی داشت و هر گاه که از قیامت صحبت می‌کرد و یا از حضرت زهرا (علیها السلام) سخن می‌گفت، من می‌دیدم که در منبر اشک می‌ریخت. ما که در آن زمان نوجوان بودیم، خیلی تحت تأثیر منبرهای ایشان قرار گرفتیم. هر چند ایشان هیچ‌گاه نمی‌گفت بیایید طلبه شوید... فراموش نمی‌کنم یک وقت در خواب دیدم که سیدی به حجره پدرم آمد و من پهلوی او نشستم و ایشان پولی به من داد. در عالم بیداری چنین تعبیر شد که من طلبه می‌شوم و شهریه می‌گیرم. من از خوشحالی و ترس اینکه مبادا این خواب بی‌اثر شود، آن را به کسی نمی‌گفتم.

پس از پایان ششم ابتدایی، در دبیرستان شرکت کردم، ولی از فضای آنجا خوشم نیامد و همان روزهای اول و دوم بیرون آمدم. بعدها سیکل شبانه را آغاز کردم. ولی در آنجا نیز از این علوم بدم می‌آمد. به‌هر حال ما سیکل اول را آغاز کردیم، ولی در ضمن سیکل اول، حالت‌های عجیب و غریبی به من دست داد که نمی‌توان آن را گفت؛ پدرک و لایوصف. پدرم و نزدیکیان با طلبه شدن مخالف بودند. با خدا خیلی راز و نیاز داشتیم که خدا، من دوسه دارم طلبه شوم. لذا ضمن اینکه در بازار در حجره پدرم مشغول کار بودم، درس ادبیات را نزد یک نفر در بازار آغاز کردم. نزد ایشان قدری درس‌های ابتدایی ادبیات عرب را مانند بعضی جاهای کتاب‌امثله و صرف میر را خواندیم. حدود یک سال این مقدمات ابتدایی را گذراندم و بعد به درس‌های حوزه آمدم و به جد مشغول شدم. صبح اول وقت، عصرها و شب‌ها به درس می‌رفتم و بین درس‌ها به بازار می‌رفتم و به پدرم کمک می‌کردم. بعدها که به تدریج مستقل شدم، به حوزه آمدم و به سرعت درس خواندم. به‌طوری که تمام سطح را در کمتر از پنج سال تمام کردم و در هجده‌سالگی به درس خارج رفتم. نخستین درس خارج من، درس مرحوم امام (علیه السلام) بود و گاهی همراه ایشان به درس

مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی می‌رفتم. ولی درس مرحوم بروجردی، تعطیلات زیاد داشت و به نظم درس مرحوم امام (علیه السلام) بود. در درس استادان دیگری نیز حاضر می‌شدم.

عامل دیگری که به مداومت من در مسیر طلبگی کمک می‌کرد، بعضی جنبه‌های اشرافی و به‌ویژه خواب‌هایی بود که می‌دیدم. این خواب‌ها بسیار جالب بود. با اینکه مرحوم آشیخ ابوالقاسم، بسیار به خانه ما می‌آمده، ولی چون خود خانواده ما در بحث‌های طلبگی وارد نبودند، فرهنگ طلبگی خیلی در خانه ما نبود. از این رو مقداری احساس مشکل می‌کردم. در آن حال، در عالم خواب تشویق‌هایی می‌شدم که این سبب گرم نگه‌داشتن من می‌شد.

در زمان طلبگی ما، جنبه‌های مادی روحانیت مطرح نبود و تنها معنویت بود و به عشق معنویت و سلامت نفس و اینکه در مسیر دین کار کنیم، فقط به این عشق آمدم. بنابراین، معنویاتی هم سراغ انسان می‌آمد. چندین بار، در خواب بزرگانی از اولیای خدا را می‌دیدم که مثلاً دست بر سرم می‌کشیدند و تشویق می‌کردند که ما از شما راضی هستیم یا در خواب فرمان می‌دادند که سرت را بپیچ؛ یعنی عماله بگذار.

آن دوران، کارهایی می‌کردیم که الآن من از آنها تعجب می‌کنم. مثلاً شب‌های زمستانی، سه ساعت مانده به اذان صبح بیدار می‌شدم و مشغول درس خواندن و نوشتن می‌شدم. گاهی به بالای سر حضرت معصومه (علیها السلام) می‌آمدم و مباحثه می‌کردیم، در حالی که هنوز یقین نداشتیم صبح شده. در آن زمان در درس ابتدایی ادبیات با آیت‌الله مؤمن هم‌مباحثه بودم. گاهی مثلاً یک ساعت یا نیم ساعت مانده به اذان صبح، در شب‌های زمستان از راه‌های سخت و پر از برف و سگ، به منزل آقای می‌رفتم و مباحثه می‌کردیم. وقتی هم که به درس خارج رسیدم، دیگر محض شدم و به کار دیگری مشغول نبودم. از سال ۲۵ شمسی تا پایان سال ۵۱ شمسی که به درس خارج می‌رفتم، به یاد ندارم که در درس را تعطیل کرده و یا دیرتر از استاد به کلاس رفته باشم. تنها روزی که دیر به درس امام (علیه السلام) رفتم، فردای مراسم دامادی‌ام بود. امام نیز در مراسم دعوت داشتند. در درس تا چشمشان به من افتاد، دیدم دارند به طلبه‌ها نصیحت می‌کنند که در درس محکم باشید، مشکلات پیش می‌آید، عقد و عروسی پیش می‌آید. منظم باشید تا کارتان به موانع برخورد نکند.

« استادان ویژه‌ای که در مسیر طلبگی، به لحاظ علمی و اخلاقی و حتی حضور در مبارزه‌های سیاسی به‌طور جدی بر روی شما اثر گذار

بودند، چه کسانی بودند و آیا شما برای انتخاب استادان، معیار خاصی داشتید؟

الآن یادم نیست که در آن موقع روحیه‌ام چگونه بوده، ولی من در واقع جذب مرحوم امام (علیه السلام) شده بودم؛ حتی پیش از اینکه به درس ایشان بروم. خوشبختانه وقتی هم که بنا شد درس خارج ایشان برویم، هم اصولش و هم فقهش در آغاز مطلب بود. من به قدری جذب ایشان بودم که الآن به خاطر دارم وقتی ایشان فلان مطلب را می‌گفت، صورتش به کدام طرف بود. درس هم که تمام می‌شد به منزل ایشان می‌رفتم و گاهی در جلسات خصوصی ایشان نیز شرکت می‌کردیم و در نماز ایشان هم که در منزلشان بود و خیلی خلوت بود؛ شرکت می‌کردیم. اندیشه‌های ایشان نیز خیلی زود معلوم شد. حدود سال ۳۶ در زمان مرحوم بروجردی، ایشان به طور خصوصی به یکی از دوستانمان که حالاً در این دنیا نیست، گفته بود: من اکنون آتشی در زیر خاکستر هستم. همان موقع کتاب کشف‌الاسرار ایشان را دقیق و کامل خواندم و اندیشه‌های ایشان در بُعد سیاسی، بسیار بر روی ما اثر گذاشت. فراموش نمی‌کنم وقتی با بعضی از افراد درباره وضعیت موسیقی‌هایی که از رادیو پخش می‌شد، صحبت می‌کردیم، من می‌گفتم دعا کنید وقتی خودمان این رادیو و تلویزیون را گرفتیم، اوضاع درست شود. در حالی که در آن زمان اصلاً این بحث‌ها مطرح نبود. ولی این اندیشه‌ها بر روی ما اثر گذاشته بود و ما باور داشتیم که چنین خواهد شد. البته یک سلسله اشرافاتی نیز بود. مثلاً یکی از دوستان که اکنون زنده است، پس از تبعید مرحوم امام (علیه السلام) می‌ترسید به خانه ایشان بیاید، با اینکه خودش به‌نوعی جزو آن خانه بود. من به او گفتم نترسید، من مطمئنم که حضرت امام (علیه السلام) بر می‌گردد و حکومت اسلامی تشکیل می‌دهد. الآن نمی‌دانم اینها چگونه در ذهن ما جا می‌گرفت و چرا در آن زمان، چنین مطمئن بودیم. به‌هر حال بیش از همه مرحوم امام (علیه السلام) بر روی ما اثر گذاشت. البته افراد دیگری از بُعد اخلاقی دارای تأثیرات معنوی بودند. از جمله مرحوم اراکی که من بسیار زیاد نزد ایشان درس خواندم و مرحوم آقای داماد که ایشان نیز خیلی به من لطف داشتند. همچنین از محضر مرحوم حاج آقا مرتضی حائری، مرحوم میرزا هاشم آملی و مقدار کمی هم از مرحوم حاج آقا حسن فرید اراکی بهره بردم و هر کدام از اینها یک اثری داشتند. مرحوم حاج آقا مرتضی حائری در بُعد توسل به اهل بیت (علیهم السلام) خیلی خوب بود. یک بار نیز من در سفر مشهد با ایشان همسفر بودم. ایشان وقتی به حرم مشرف می‌شد، پس از راز و نیاز با امام رضا (علیه السلام) همین‌طور می‌نشست و به ضریح نگاه می‌کرد، مثل یک

آن دوران، کارهایی می‌کردیم که الآن من از آنها تعجب می‌کنم. مثلاً شب‌های زمستانی، سه ساعت مانده به اذان صبح بیدار می‌شدم و مشغول درس خواندن و نوشتن می‌شدم



عاشق که از نگاه به معشوق خود لذت می برد، ایشان واله و حیران امام رضا علیه السلام بود.

مرحوم آقای اراکی با استقامت بود و پیوسته ذکر می گفت. پس از درس فقه - چون منزلمان نزدیک هم بود- همراه ایشان می رفتم. خیلی بانشاط بود و روزی چهار بار پیاده به درس و نماز جماعت حرم می آمد. ایشان صبح در فیضیه فقه می گفتند و عصر اصول. نماز جماعت ظهر را هم بالای سر حضرت معصومه علیها السلام می خواندند. ایشان می گفتند: من برای این بانشاطم که بی رگم بعد خودشان توضیح می دادند که یعنی من از حوادث می گذرم. این کلام، بسیار بر روی ما اثر گذاشت که انسان باید از حوادث بگذرد، و گرنه حوادث آدم را می خورد و انسان نمی تواند کار کند. برخی داستانها و توسل های ایشان را فراموش نمی کنم. معنویات و توسلات و حالات بریدن از دنیا که در ایشان بود، تا حدودی روی مراجعان اثر می کرد. در حالی که گاهی اوقات کارهایی از بعضی طلبه ها و روحانیان دیده می شود که نشان می دهد این حالتها در آنها وجود ندارد. در حالی که آدم باید کارهایش را بر اساس انجام وظیفه انجام دهد و برایش فرقی نکند که چه اتفاقی بیفتد.

مرحوم حاج آقا حسن اراکی نیز گاهی نکته هایی نقل می کرد. مثلاً یک بار گفت: فلانی را که از اولیای خداست، در خواب دیدم؛ او به من گفت که پدر شما در اینجا مشغول درس است. آقای حاج شیخ عبدالکریم نیز در حال درس است و ضمناً به من گفت این سخنانی که درباره جهنم شنیدید، یک مکان بیرونی نیست؛ بلکه جهنم در وجود خودمان است که در دنیا رویش سرپوش است. ولی پس از مرگ، این سرپوش برداشته می شود. هر چند روش عملی، از نکته ها و موعظه های زبانی مهم تر است. اگر روش عملی با گفتار هماهنگ نباشد، اثر منفی دارد. ولی ایشان چون عملشان هم با گفته هایشان مطابق بود، اثر مثبت بسیاری داشت. می توانم بگویم بیشترین استفاده را از مرحوم امام و مرحوم آقای داماد و مرحوم آقای اراکی بردم و سپس از محضر آقایان حائری و میرزا هاشم آملی استفاده کردم. رحمه الله علیهم اجمعین.

البته یادی هم از مرحوم آقای ستوده کنم که مقداری از لمعه و قوانین را نزد ایشان خواندم. آقای ستوده، شبها پس از نماز، در مدرسه زیر کتابخانه فیضیه، قوانین درس می داد. یک شب دیر به درس آمد و تار سید، عذر خواهی کرد و گفت ببخشید که دیر شد، چون دخترم فوت کرده بود و رفتیم تا ایشان را به خاک بسپاریم و برگردیم، مقداری دیر شد و فقط درس را با تأخیر برگزار کرد. با این

سخنان جلسه متأثر شدم و من بسیار تحت تأثیر روحیه ایشان قرار گرفتم.

### « درس معقول را از چه استادانی بهره مند شدید؟ »

مقداری از منظومه حکمت را پیش مرحوم آقای منتظری، حدود ۳۵ سال پیش در مسجد امام خواندیم که طلبه های بسیاری در آن کلاس بودند. حدود هشتاد نفر بودیم که این تعداد در آن زمان، خیلی مهم بود، چرا که حوزه جمعیت امروزی را نداشت. بعد بیشتر خدمت مرحوم علامه طباطبائی بودم. در مدرسه حجتیه ایشان درس تفسیر می گفتند و حدود بیست - سی نفر بودیم. غیر از آن به تناسب اینکه مقداری از میزان به قلم من است، با ایشان جلسات خصوصی نیز داشتیم. میزان به قلم های متفاوت بود. به قلم آقایانی همچون آقای مصباح یزدی، آقای مکارم، آقای حجتی کرمانی و آقای سید محمد خامنه ای بود. بنده نیز جلد دهم فارسی و مقداری از جلد هشتم فارسی آن را نوشتم. ایشان فردی بسیار عاطفی و با محبت بود و روش عملی ایشان خیلی اثر گذار بود. برای مثال گاهی که در ترجمه ها به شعر یا مطلب سختی بر می خوردیم که معنایش روشن نبود، ایشان خودش بر می خاست که کتاب بیاورد و مدارک را تهیه کند. بسیار بزرگوار بود.

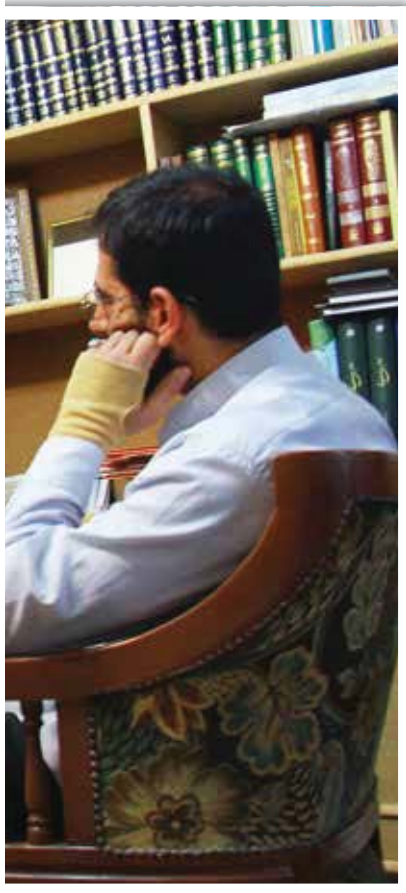
من هیچ گاه همه اسفار را نخواندم، ولی خودم همه اسفار را تدریس کرده ام؛ مگر طبیعیات را که رسم نبود. حتی طبیعیات منظومه هم خوانده نمی شد. منظومه را هم بارها تدریس کردم. دوره آخر در مسجد اعظم بود که خیلی شلوغ بود و دوره قبلش نیز، در مدرسه حجتیه بود. اسفار هم که می گفتیم دوره اولی در مسجد سلماسی نسبتاً خلوت بود و دوره دوم خیلی شلوغ شد. شواهد الربوبیه، منظومه و اشارات را هم تدریس کرده ام.

یک پرسش که برای طلبه ها پیش می آید، این است که در روزگار کنونی، شخصیتی مثل امام، به لحاظ علمی، اخلاقی، سیاسی و جنبه های دیگر، نمود و بروز فراوانی داشته یا علامه طباطبائی به لحاظ علمی تحولی را در مسیر حوزه ایجاد کرد. آن ویژگی های اساسی که سبب شد اینها توانستند چنین تحولی در مسیر حوزه ایجاد کنند، چه بوده که طلبه ها بتوانند از آن الگو بگیرند.

یکی وضعیت حاضر زمان. این مسئله بسیار مهم است؛ یعنی مرحوم امام، زمان حاج شیخ و آقای بروجردی زنده بود، ولی کاری از ایشان بر نمی آمد. مرحوم امام عقیده داشتند و سر درس در مسجد سلماسی نیز به صراحت گفتند که انسان باید در برابر کسی که خدا پرچم را به دست او داده است، فروتن باشد

و اکنون پرچم دست آقای بروجردی است و باید پشت سر ایشان باشیم و خودسرانه عمل نکنیم. یک وقتی ایشان با مرحوم آقای کاشانی با مرحوم آقای بهبهانی شبیه به این قضیه را داشته. جلسهای بوده که سید جعفر، پسر آقای بهبهانی را می فرستند خدمت امام که پدر من، امشب منزل ماست و دوست داریم شما نیز باشید. تابستان بوده که امام از تهران به امامزاده قاسم شمیران می رفتند. آقای بهبهانی شروع می کند از بدی های شاه و اوضاع جامعه و بعد می گوید من می بینم که شما می توانید شاه را پایین بکشید. امام می گوید آقا شما شاه را به تخت نشاندید، من بیاورم پایین؟ چون آقای بهبهانی در قضیه ۲۸ مرداد، به شاه کمک کرده است. بعد امام شروع می کند خیلی صحبت درباره وضعیت آن زمان می کند. بعد آقای بهبهانی می گوید همین است که من می گویم؛ شما می توانید. شبیه این داستان را ایشان به گونه ای دیگر، با آقای کاشانی داشته. به هر حال وضعیت زمانه دخالت دارد و اصلاً هنگامی ایشان آغاز کرد

تنها روزی که دیر به درس امام علیه السلام رفتم، فردای مراسم دامادی ام بود. امام نیز در مراسم دعوت داشتند. در درس تا چشمشان به من افتاد، دیدم دارند به طلبه ها نصیحت می کنند که در درس محکم باشید، مشکلات پیش می آید، عقد و عروسی پیش می آید، منظم باشید تا کارتان به موانع برخورد نکند





که نارضایتی تقریباً عمومی شده بود. وضعیت خاصی بود؛ ولی همه اینها زمینه واقتضاست، ولی در به فعلیت در آوردن آن، روحیه خودش دخیل بود. روحیه مرحوم امام به خوبی در همان کتاب کشف‌اسرار - که در سال‌های ۲۲ و ۲۳ نوشته - به خوبی معلوم است.

« پرسش این است که کدام ویژگی، امام را امام کرد؟ چه نکته‌ای در او وجود داشت؟

خود امام مقداری تحت تأثیر استادانش، به ویژه در معنویت، تحت تأثیر مرحوم میرزا جواد آقای ملکی و مرحوم آقای شاه‌آبادی و مرحوم شیخ ابوالقاسم کبیر و در خصوص جنبه‌های انقلابی، تحت تأثیر آقای شاه‌آبادی بود. البته امام خدمت مرحوم آسید ابوالحسن رفیعی قزوینی هم درس خوانده بود، او هم مهم بوده، ولی قدردانی امام از اینها بیشتر بوده است. در صحبت‌های عمومی پس از انقلاب خود، پی‌درپی گفتند که آن شیخ ابوالقاسمی که ما دیده بودیم، موجود بسیار

عجیبی بود. حافظه مرحوم امام خیلی خوب نبوده و به آقای شیخ ابوالقاسم کبیر گفته بود حافظه من ضعیف است. ایشان گفته بود گوشت را نزدیک بیاور در گوشش گفته بود «عود بالله من الشیطان الرجیم سنقرنک فلا تنسی» بعدها حافظه ایشان بهتر شده بود.

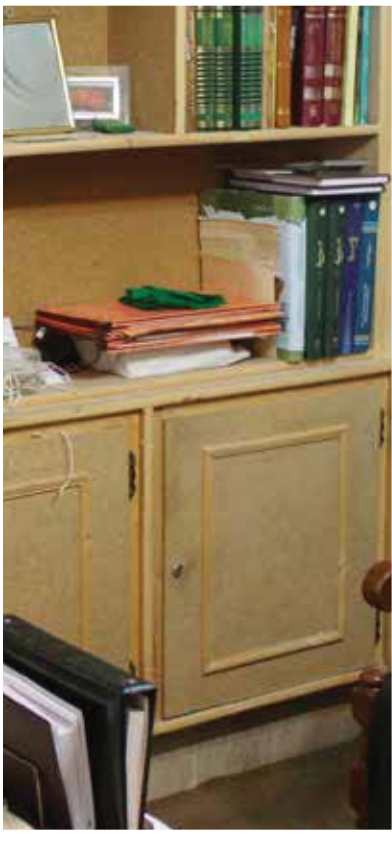
یکی از شاگردان ایشان، مرحوم آقای عارفی از علمای بیرجند بود. من با یک واسطه از او نقل می‌کنم که رضاشاه واسطه فرستاد که از شیخ ابوالقاسم وقت ملاقات بگیرد؛ ایشان وقت نداد، ولی آشیخ عبدالکریم وقت داد و در حوزه و بازار برای آشیخ بد شد، ولی برای آشیخ ابوالقاسم خوب شد و می‌گفتند این مبارز و شجاع است و رضاخان را راه نداد، ولی حاج شیخ پذیرفت. آقای عارفی گفت فردا صبح دیدیم که آشیخ ابوالقاسم از منزل بیرون آمده و تنها دارد راه می‌رود. گفت دارم می‌روم منزل آشیخ عبدالکریم برای ملاقات با رضاخان. گفتند آقا، رضاخان می‌خواست خدمت شما برسد، ولی شما نپذیرفتید. گفت: من نپذیرفتم، چون کاری به رضاخان

آقای ستوده، شب‌ها پس از نماز، در مدرّس زیر کتابخانه فیضیه، قوانین درس می‌داد. یک شب دیربیه درس آمد و تا رسید، غذروا می‌کرد و گفت بدخشید که دیر شد، چون دخترم فوت کرده بود و رفتیم تا ایشان را به خاک بسپاریم و برگردیم، مقداری دیر شد و فقط درس را با تأخیر برگزار کرد

ندارم، ولی حاج شیخ قبول کرد و باید هم قبول می‌کرد. چون می‌خواهد حوزه درست کند و نیاز دارد؛ و گرنه درگیری می‌شود و نمی‌گذارند. من چون شنیدم که پشت سر من تعریف و پشت سر حاج شیخ بدگویی کردند، دارم می‌روم بگویم که من هم با حاج شیخ موافقم. این طور گذشت داشتند.

کتاب‌ها و نامه‌های امام پس از تبعیدشان به ترکیه، تا مدت‌ها پیش من بود من هر چه نقل می‌کنم از دست‌نوشته‌های آن زمان است. امام در کتاب‌هایش، راجع به آقای شاه‌آبادی چنین تعبیر می‌کند: «شیخی و استادی فی المعارف العقلیه شاه‌آبادی روحی فاده». زمانی هم در نجف پیش ایشان صحبت شده بود که این چهل ستون مسجد جامع تهران، چه طور بوده و چه اقتضایی داشته که آسید ابوالحسن رفیعی قزوینی بوده و آقای شاه‌آبادی بوده و ... تا صحبت شاه‌آبادی می‌شود، ایشان می‌گوید او یک چیز دیگری بود، یعنی او را با دیگران یکی نکنید. یک کسی برای خود من نقل کرد که آقای شاه‌آبادی پس از نماز مغرب و عشا





من سازگار شد و به من فشار نیاورد. خیلی از افراد که به کارهایی روی می آورند، بیشتر به خاطر فشار آوردن زن هاست، ولی همسر من با وجود مصیبت‌هایی از قبیل زندان و تبعید، تحمل کرد. زمانی من به اقسای خامنه‌ای گفتم که این کمک‌های بیمه درمانی شما بسیار خوب بود. ولی بدانید که طلبه تا مجرد است، هیچ مشکلی ندارد و وضع طلبه مجرد از دانشجوی مجرد بهتر است؛ ولی به محض اینکه متأهل می‌شود، اول بدبختی اوست. اجاره خانه و ... درس هم می‌خواهد بخواند. از آن پس، ایشان اجازه دادن را آغاز کرد.

به هر حال هیچ راهی بهتر از توسل به اهل بیت علیهم‌السلام نیست. هم برای اینکه در صورت امکان، مشکل حل شود، هم برای اینکه روحیه بااستقامت شود که مشکل را تحمل کند. مداومت بر زیارت عاشورا از مهم‌ترین توسل هاست؛ بسیار مؤثر است. حالا اگر نتوانست صد بار لعن و سلام را بگوید، یکی هم بگوید، کافی است. توسل دیگر، نماز شب در وقت خودش، پیش از نماز صبح نیز از جهات گوناگون بسیار مؤثر است. هم برای حل مشکلات و افکار خبیثانه‌ای که گاهی در مسائل دنیوی به شخص فشار می‌آورد، هم به خاطر جنبه‌های معنوی و استقامت‌های نفسانی بسیار مؤثر است. اهل بیت علیهم‌السلام هم که در روایات بسیار فرموده‌اند: «لیس منا لم یصل صلاة اللیل»

در گذشته گاهی بعضی‌ها می‌آمدند سرکشی در مدارس تا ببینند که کدام چراغ‌ها روشن و کدام خاموش است و ببینند هر کسی در چه کاری و در چه حالی است. در آن زمان‌ها کسی که نماز شب نمی‌خواند، کم بود.

« با توجه به شرایطی که امروز پیش آمده و شرایط برای طلبه‌های امروز با شرایط طلبه‌های سی سال پیش و پنجاه سال پیش بسیار فرق کرده است. توصیه ویژه‌ای برای برنامه علمی و اخلاقی برای طلبه‌های جوان امروز دارید که چه مسیری را در پیش بگیرند تا بتوانند کار علمی و اخلاقی خود را پیش ببرند؟

مهم‌ترین مسئله برای طلبه، خوب درس خواندن است. مشکلی که امروزه داریم، این است که به خاطر مسائل جنسی، دقت کم شده است. همین امروز پس از درس فقه، یک طلبه آمده، به من می‌گوید که خوب است شما یک کتاب از تقریرات اخیر را تعیین کنید و از روی همان درس گفته شود. گفتم پس شما می‌گویید رسماً تقلید کنیم. قدیم‌ها این حرف‌ها اصلاً مطرح نبود. طلبه باید کتاب‌های متنوعی مطالعه کند؛ برای مثال، در فقه باید حدائق را ببیند، جواهر

نشسته بودند و صحبت می‌کرد. گفت یک مأمور پهلوی هم در آنجا آمده بود که گزارش تهیه کند، ولی همین‌طور محو شده بود و حتی مدتی پس از پایان صحبت نیز تکان نمی‌خورد. آقای شاه‌آبادی عجیب بود.

مرحوم میرزا جواد آقای ملکسی هم در بُعد معنوی عجیب بوده. قبر ایشان در شیخان است و زیارت ایشان خوب است. گاهی مرحوم امام با عیاش روی قبر او را پاک می‌کرده. آقای مرعشی نجفی برای من گفتند که ایشان هیچ‌گاه از خانه بیرون نمی‌آمد؛ بین الطلوعین می‌آمد حرم، عبا به سر کشیده و دوباره برمی‌گشت. ماه رمضان طلبه‌ها از او می‌خواستند در فیضیه نماز جماعت اقامه کند، پذیرفت، سپس از ایشان خواستند که صحبت هم بکند. ایشان ایستاده بین دو نماز یا پس از نماز عصر، چند کلمه مختصر صحبت می‌کرد. این‌گونه نیز، آغاز می‌کرد: «ایها المرغور فی دار الغرور». آقای مرعشی می‌گفت پس از این، اشک‌ها جاری می‌شد. به هر حال اینها خیلی اثر می‌گذارد.

« مسیری طلبگی مسیر خاصی است که گاهی طلبه‌ها با مشکلات جانبی روبرو می‌شوند که ممکن است مانع تحمیل بشود. می‌خواهم بدانم شما چه مشکلاتی داشتید و چگونه توانستید بر آنها چیره شوید؟ توصیه شما برای پایداری در این مسیر چیست؟

شکی نیست که مشکلات هست و از مهم‌ترین مشکلات، مسئله مادیات است. چون طلبگی چهار سال و سه سال نیست که بعد به سراغ یک شغل بروی. به همین دلیل، مشکلات پیش می‌آید. پس از آغاز درس حوزه، در منزل پدری اتاق بسیار محقر و کوچکی داشتم که کتاب‌هایم در آنجا قرار داشت و همان‌جا مطالعه می‌کردم. این اتاق به اندازه نشستن یک نفر جا داشت و زمانی که یک نفر ایستاده نماز می‌خواند، دیگر جایی برای فرد دیگر نبود. به همین دلیل، در اتاق، تاقچه و گنجی‌ای درست کرده بودم که کتاب‌هایم را در آنجا قرار می‌دادم. پس از ازدواج هم می‌کوشیدم درخواست پول نکنم. آن طرف منزل ما، زندگی راحت و خوب و این طرف، بسیار پیش می‌آمد که وقتی ما غذا درست می‌کردیم، سر سفره ماست نبود. برای مثال دم‌پختی یا قدری باقلا و برنج درست می‌کردیم، ولی پول ماست خریدن نداشتم و هیچ‌کس از این قضایا آگاه نبود. خانواده‌ام به کسی نمی‌گفت، با اینکه در منزل پدرش در تهران، صاحب عنوان بود. انصافاً همسر من قناعت کرد؛ لذا من بسیاری از پژوهش‌هایم را مدیون خانواده‌ام هستم، چون با زندگی

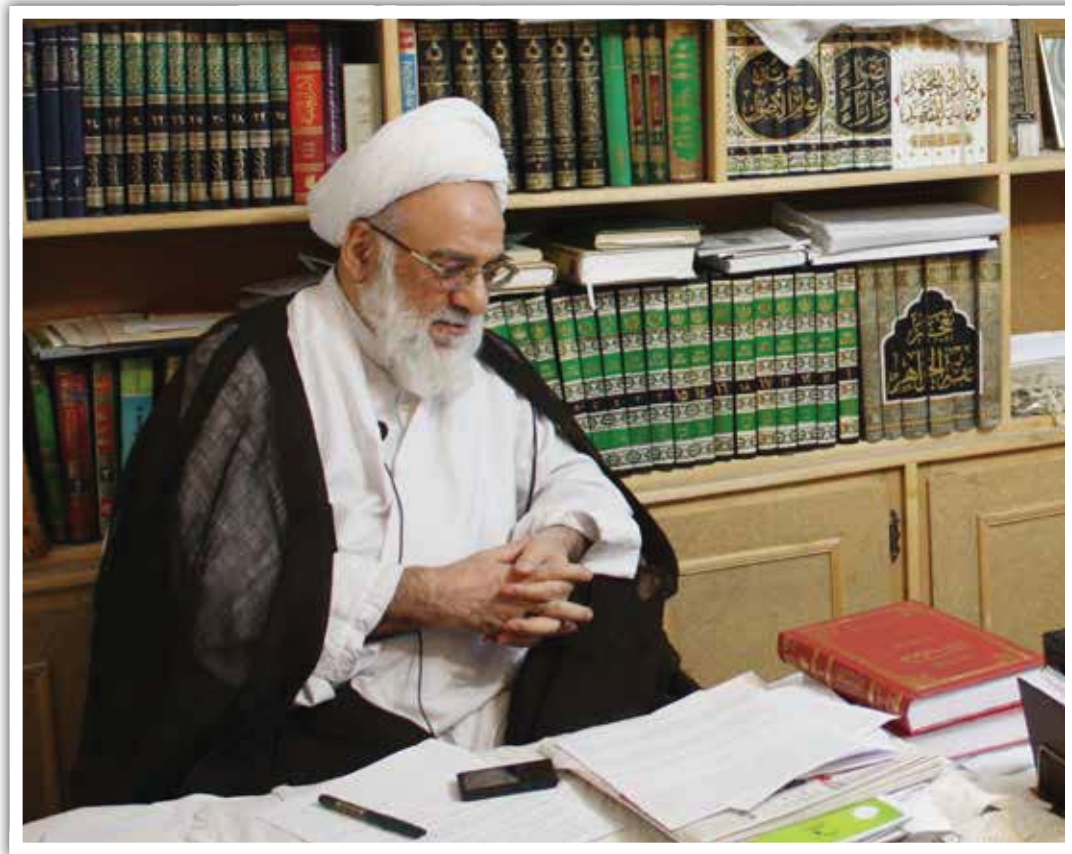
را ببیند، متون اولیه را ببیند، پس از این کتاب‌ها، اواخر را نیز ببیند خوب است. ولی نباید به اینها بسنده کرد.

اساس علوم حوزوی سه علم است: فقه، اصول و فلسفه، مقدمات اینها نیز منطق و ادبیات است. طلبه‌های امروزی ممکن است بیش از گذشته‌ها زحمت بکشند، ولی علومشان عرضی است، نه طولی و این خیلی جالب نیست. کار جنبی به صورت منظم و در صورتی که به درس‌ها لطمه نزند، خوب است. واقعاً باید به درس‌های اصلی اهمیت داده شود. درس‌های جانبی، زیاد اضافه شده است.

« ترتیب علمی که طلبه‌ها در مسیر علمی باید پیردازند، باید به چه نحوی باشد؟

من پیش‌تر مطلبی نوشتیم که مختصر آن را هم در مقدمه ترجمه منطبق مقارن، به فارسی آورده‌ام. عقیده من این است که سال اول فقط ادبیات بخواند، حتی رساله هم نخواند و مسائلی را از دیگری بپرسد. بعد آنجا نوشته‌ام که بقیه را به چه ترتیبی

مرحوم امام عقیده نداشتند و سر درس در مسجد سلیمانسی نیز به صراحت گفتند که انسان باید در برابر کسی که خدا پرچم را به دست او داده است، فروتن باشد و اکنون پرچم دست آقای بروجردی است و باید پشت سر ایشان باشیم و خودسرانه عمل نکنیم



من بسیاری از پژوهش‌هایم را مدیون خانواده‌ام هستم، چون با زندگی من سازگار شد و به من فشار نیاورد. خیلی از افراد که به کارهایی روی می‌آوردند، بیشتر به خاطر فشار آوردن زن هاست، ولی همسر من با وجود مصیبت‌هایی از قبیل زندان و تبعید، تحمل کرد

بعدی، ترجمه قانون اساسی در اسلام، نوشته ابوالعلاء مودودی بود. پس از آن کتاب‌های فراوانی پشت سر هم بوده که اجمالاً چهار کتاب در منطق، چهار کتاب در فلسفه، سه کتاب در اقتصاد، در فقه چهار کتاب که شرح عروه است و در واقع، حاشیه‌ای استدلالی است. یک جلد هم حاشیه بر ملحقات العروه است. حاشیه‌ای بر تحریر الوسیله داشتیم که پارسال مرکز نشر آثار امام رحمه الله در دو جلد چاپ کرده است. دو جلد در متد تفسیر قرآن، یک جلد در اخلاق و عرفان، یک جلد در مسئله بردگی از نظر فقهی و یک جلد نیز در سیستم سیاسی اسلام، امامت، رهبری و مرزهای عقیدتی.

کتاب دیگر من، «شناخت قرآن» است که درباره روش تفسیر قرآن و بحث درباره زبان قرآن است. بنده معتقدم که زبان قرآن با عربی معمولی تفاوت دارد و در این کتاب، انواع گسترش‌های مفهومی قرآن را توضیح داده‌ام. به تازگی هم بحث‌هایی داشتیم که از نوار پیاده شده است، آن بحث‌ها تحت عنوان «علوم قرآنی» بود که از کتاب شناخت قرآن مفضل تراست.

**حوزوی چه بوده و تألیفات ویژه‌ای که مورد استقبال قرار گرفته یا خودتان نظر ویژه‌ای به آن دارید، کدامند؟**

نخستین تألیف من در منطق، به نام مقصود الطالب، شرحی بر حاشیه ملا عبدالله بود که الآن هم اگر بخوایم در منطق قدیم رجوع کنیم، به آن رجوع می‌کنم. آن را حدوداً در نوزده سالگی نوشتم و مرحوم آقای بروجردی مرا بسیار تشویق کرد و برایم جایزه فرستاد. پس از یک سال هم که نزد ایشان رفتم، حاج آقا علی صافی گلپایگانی آنجا بود و به آقای بروجردی گفت که ایشان نویسنده آن کتاب است و آقا دوباره مرا تشویق کردند. کتاب دوم، منطق مقارن بود. به نظرم آمد منطق مستقلاً بنویسم، چون من سه - چهار اشکال کلی به منطق مرحوم مظفر که بعدها رسم شد، دارم. یک وقت مرحوم آقای قدوسی اصرار داشت که این کتاب در مدرسه حنفی گفته شود. کتاب سوم، ترجمه کتاب العدالة الاجتماعية، اثر سید قطب بود که با همکاری آقای سید هادی خسروشاهی - که مدتی سفیر ایران در واتیکان بودند - انجام دادیم. کتاب

بخواند. به هر حال عمده این است که در درس دقت و سرعت، متناسب باشد. اینکه شخص بخواند پس از دیپلم بیاید و طلبه شود - به نظر من - از ملایبی و عالم شدن خیلی دور می‌ماند. اعتقاد من این است که جوان پس از راهنمایی بیاید طلبه شود؛ علوم دبیرستان خیلی به دردش نمی‌خورد. قبلاً یک طرحی نوشته بودم که می‌توان پنج‌ساله به گونه‌ای آن را جمع کرد و هجده سالگی طلبه به درس خارج برود و تا ۲۵ سالگی، یک دوره فقه و اصول خوانده. آنگاه در هر کاری که خواست، برود. و اگر نه در درازمدت و با دیر طلبه شدن، با این مشکلات زندگی به جایی نمی‌رسد. یک وقتی آقای اراکی به فرزندانش گفته بود که اگر می‌خواهید صبر کنید تا به سن من برسید و کاری کنید، بدانید که نمی‌شود. میرزا هاشم آملی هم گفته بود که ما هر چه داریم، از ملکات دوره جوانی داریم. آقای بروجردی هم یک بار در درس فرموده بود که این فتوایی که دارم می‌گویم، برای سن ۲۱ سالگی ام است، ولی الآن هم نظرم همان است.

« فعالیت اصلی شما در علوم